

بررسی و تحلیل محتوایی طنز در روضه خلد مجد خوافی

مینا تیموری خسروشاهی^۱، جلیل امیرپور دریانی^{۲*} و ناصر ناصری^۳

چکیده

طنز و طنزپردازی، یکی از شیوه‌های هنری و اثرگذار و از فروع ادبیات انتقادی اجتماعی است که در جهت اعتراض به ناهنجاری‌های جامعه، با انواع روش‌های بیانی و برای مقاصد مختلف به کار گرفته می‌شود. روضه خلد یک اثر تقلیدی از گلستان سعدی است که آموزه‌های تعلیمی و معرفتی خود را گاهی از طریق طنز، به مخاطب انتقال داده است. این مقاله بر آن است تا با نگرشی تحلیلی - توصیفی به بررسی طنزهای موجود در روضه خلد بپردازد. مجد خوافی در این اثر توانسته است با استفاده از شیوه‌ها و ابزار طنزپردازی از قبیل: طعنه و کنایه، مسخره کردن، وارونه جلوه دادن، تشبیه انسان به حیوانات و کودن‌نمایی، اندیشه‌های انتقادی خود را در قالب مضامین فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، مذهبی، تعلیمی و اخلاقی - که طنز غالب در حکایات است - با زبانی ساده و به دور از تند و خشکی سخن، به کار گیرد. قابل ذکر است که طنز موجود در سخن وی، به صورت مفهومی قابل برداشت است؛ چرا که سعی کرده از کارکرد واژگانی کم‌تر استفاده نماید و کارکرد بلاغی را مورد توجه قرار دهد.

کلید واژه‌ها: طنز، مجد خوافی، روضه خلد، حکایات.

^۱ - دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران.

^۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران. (نویسنده مسؤول)

Dramiri@jaushab.as.ir

^۳ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۲۶

تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۱۲/۲۴

تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۰۹/۱۸

۱- مقدمه

طنز یکی از مقولات پرچالشی است که محققین و صاحب نظران با زاویه دید خاص خود به آن نگریده و نظریه‌های گوناگونی ارائه داده‌اند. با بررسی و مطالعه آثار ادبی گذشته درمی‌یابیم که روش‌های طنز در متون ادبی پیشین به کار رفته و به موضوعات مختلفی نیز اشاره شده است. «طنز ژانری در ادبیات است که هدفی تعلیمی را در پس ظاهری سرگرم کننده و مطایبه‌آمیز می‌جوید. طنز پردازان در واقع با بیان هنری و طنزآلود، انواعی از کاستی‌های اخلاقی، اجتماعی، فرهنگی و ... روزگار خود را به طور غیرمستقیم به تصویر می‌کشند.» (پلارد، ۱۳۸۶: ۵) طنز در واقع ادبی‌ترین شکل اعتراض است؛ شاعر یا نویسنده از نابسامانی‌ها و ظلم موجود در جامعه به رنج می‌آید و این رنج را در خنده و شوخی بیان می‌کند. او در حقیقت نیش زهردار انتقاد را در زیر نوش خنده پنهان می‌نماید.

از وظایف طنز، می‌توان مبارزه با عادت‌ها را برشمرد. انسان در زندگی به اموری که شاید در نگاهی دیگر مسخره به نظر می‌رسد، چنان عادت کند که جزوی از زندگی او شود. طنزنویس از نگاه و زاویه‌ای دیگر در حمله به این عادات، سعی در برجسته کردن جوانب منفی آن دارد. «یکی از اساسی‌ترین وظایف طنزنویس این است که با نیروی عادت بجنگد. البته طنزنویس در این کار از شیوه کاریکاتورست‌ها، یعنی؛ اغراق و مبالغه، پیروی می‌کند.» (تنکابنی، ۱۳۵۷: ۶۲)

با توجه به این که ایجاد طنز در گرو تیزبینی و قدرت تشخیص و موشکافی‌های اجتماعی و آگاهی‌های سیاسی طنزپرداز است، وی می‌تواند با انتخاب صحیح واژه‌ها در قالب عبارات کوتاه و پرمعنا، عیب‌ها، کاستی‌ها، زشتی‌ها و پلیدی‌ها را به نمایش درآورد و خصوصیات زشت و ناعادلانه افراد را به تمسخر بگیرد تا بدین ترتیب به هدف خود که اصلاح جامعه است، دست یابد.

۱ ۴ - بیان مسأله و سؤالات پژوهش

کمتر اثر مقبولی را می‌توان در ادب فارسی یافت که بهره‌ای از طنز نداشته باشد. در واقع یکی از وجوه متمایز کننده آثار ادبی ایران، حضور عنصر طنز در آنهاست. در میان آثار تقلیدی از گلستان سعدی، روضه خلد مجد خوانی - که قرابتی بی‌چون با آن دارد - اندوخته‌های حکمی و

تعلیمی و اخلاقی را به پیروی از شاهکار آفرین زبان فارسی به یادگار گذاشته است. وی به عنوان معلم اخلاق و خطیب نامور قرن هشتم، در کتاب روضه خلد، با نگاهی دقیق از غالب مباحث، سخن به میان آورده و هدفی جز تهذیب و اخلاق مداری نداشته، و به مانند استادش از مضامین مختلف طنز در قالب حکایات بهره برده است. وفایی در مقدمه‌ای که بر روضه خلد مجد خوافی نگاشته، آورده است: «در بررسی روضه خلد به حکایاتی که آمیخته با زبان طنز هستند، برمی‌خوریم. اینگونه حکایات ارتباط مستقیمی با وعظ‌گویی مؤلف کتاب دارد که خود به آن اشاره دارد. روزی که برفراز منبر در حال وعظ‌گویی بوده است، در مناجات فرو می‌ماند و چنین دعا می‌کند: «خدای بر مادرم رحمت کناد که گفت: خدا تو را رسوای خلق کناد، امروز دعای وی مستجاب شد!» (خوافی، ۱۳۸۹: ۲۵)

سبک طنز پردازی مجد برخاسته از محیط اجتماعی حاکم بر قرن هشتم است؛ یکی از آشفته‌ترین ادوار که فضایل و اصول اخلاقی رنگ باخته و سراسر ایران در هرج و مرج به سر می‌برد. این مقاله برآن است به بررسی بن‌مایه‌های فکری مجد خوافی در نقد اجتماعی - فرهنگی جامعه خویش و جنبه‌های مختلف طنزپردازی در روضه خلد بپردازد و به این سؤالات پاسخ دهد:

۱- کارکرد مبانی طنز در روضه خلد به چه شیوه‌ای است؟

۲- مجد خوافی از چه نوع طنزهایی در روضه خلد بهره برده است؟

۳- طنز غالب در روضه خلد کدام نوع است؟

۱-۲- پیشینه پژوهش

- لیلا آقایی چاوشی، (۱۳۹۶)، در مقاله‌ای با عنوان جستاری در شگرد و انواع طنز در مقالات شمس، به بررسی طنز واژگانی، طنز مفهومی و طنز روایی پرداخته است.

- عباس احمدوند، ظهیر صیامیان و فاطمه جهرمی، (۱۳۹۵)، در مقاله‌ای با عنوان طنزپردازان و شیوه‌های طنزپردازی در ایران عصر سلجوقی، فرهنگ طنزپردازی در جامعه ایران دوران سلجوقیان را با توجه به انواع گروه‌ها و شیوه‌های بیانی و کاربرد آن بررسی نموده‌اند.

- مریم بلوری، (۱۳۹۳)، در مقاله نقد و بررسی طنزهای سیاسی در متون نظم و نثر فارسی سده‌های چهارم تا هشتم هجری، به بررسی طنزهای سیاسی موجود در متون قرن چهارم تا هشتم پرداخته است.

همچنین مطالعات گوناگونی در گونه‌ها و شگردهای طنزپردازی، مضامین طنزآمیز و وجوه مختلف طنز در آثار متعدد زبان و ادب فارسی صورت گرفته، اما تاکنون تحقیق و بررسی مستقلی در زمینه طنزپردازی در روضهء خلد مجد خوانی انجام نگرفته است.

۱-۳- روش پژوهش

تحقیق حاضر، مبتنی بر شیوه توصیفی-تحلیلی و ابزار گردآوری مطالب، فیش‌برداری است.

۲- جنبه‌های طنزپردازی

«طنز در ادبیات به دو گونه ظاهر می‌شود، نخست به عنوان صنعتی بلاغی و عنصری اتّفاقی در جای جای اثر، و دیگر به عنوان نوع ادبی که در کلّ متن حضور دارد.» (چناری، ۱۳۸۴: ۴۰) «در ادبیات سنتی قرون متقدم بیشتر با نوع اوّل طنز مواجهیم. نمونه‌هایی از طنز بلاغی و اتّفاقی را می‌توان در آثار سعدی، مولوی، سنایی، عطار، حافظ و ... دید. اما نوع دوم یعنی، طنزی که نوع ادبی است بیشتر در ادبیات مشروطه و پس از آن به ظهور رسید. البته در ادبیات کهن فارسی چند مورد استثنا هم می‌توان یافت که جزو طنز از نوع ادبی آن هستند که کلیات عبید زاکانی و حکایات ملانصرالدین از آن جمله‌اند.» (بهره‌مند، ۱۳۸۹: ۱۱) با عنایت به این که روضهء خلد مجد خوانی در ردیف دسته اوّل طنز قرار می‌گیرد، مواردی از طنز بلاغی در تحقیق آورده شده است.

طنز، جنبه‌های مختلفی داشته و از چندین نظر حائز اهمّیت است: «۱- طنز فردی که بیشتر به صورت هجو نمایان می‌شود. ۲- طنز فلسفی که نمونه آن را می‌توان در اشعار حافظ یافت که چون و چرایی جهان، مضمون اشعارش است. ۳- طنز عرفانی که عطار و مولوی و ... بدان پرداخته‌اند. ۴- طنز اجتماعی که بسیار حائز اهمّیت است، طوری که عده‌ای واژه طنز را متبادر در این نوع طنز می‌دانند. ۵- طنز سیاسی که در زمان‌های گذشته اغلب از زبان دلک‌های درباری شنیده می‌شد

و بعد از آن در آثار حافظ و عبید نمود یافت. ۶- طنز خانوادگی که از انواع جدید طنز است و بر اثر توسعه شهرنشینی به وجود آمده و به سوژه‌هایی مانند روابط میان زن و شوهر، عروس و مادرشوهر و ... می‌پردازد. (اصلائی، ۱۳۸۷: ۱۴۰)

۲-۱- طنز بلاغی

یکی از موارد مهم در ساخت طنز، به کار بردن صنایع بدیعی است. «بازی‌های زبانی - بیانی، گستره‌ای از آرایه‌ها و صنایع ادبی هستند که در طنز و مطایبه به دلیل چند معنایی از کاربرد بسیاری برخوردارند و عبارتند از: جناس، ایهام، کنایه، تجاهل‌العارف، مدح شبیه به ذم، ذم شبیه به مدح، تلمیح، تضاد، تهکم، محتمل‌الضدین، ایهام و اسلوب حکیم.» (طالبیان و تسلیم جهرمی، ۱۳۸۸: ۲۳) اما باید اشاره کرد که این صنایع بدیعی تا زمانی که نتوانند تصویری طنزآمیز بسازند، نمی‌توانند ساختار طنز به جمله بدهند. طنز عبارتی، نامی است که بر این نوع طنز گذاشته شده و علت خنده انگیزی آن بستگی به کارکرد صناعات ادبی و بازی‌های زبانی دارد. «اساس طنزهای عبارتی به بهره‌گیری از امکانات و ازگانی زبان است. تناسب‌ها، تضادها، تشابهات و تعبیرهای گوناگون لفظی و در یک کلام بازی با کلمه‌ها و عبارت‌ها.» (شیری، ۱۳۷۶: ۴۴)

«یکی از بزرگان گفت: در بادیه می‌رفتم پیرزنی را دیدم که از پیری قامت وی شکل خاتم گرفته بود و انگشت‌های وی از ضعیفی خم، حقه دهان وی بی‌در دندان شده و قامت وی چون خیزران.» (خوافی، ۱۳۸۹: ۱۴۵)

«میخ در دل بودن» تصویری همراه با طنز تلخ است که در معنای «غم و غصه داشتن» آمده است و از طرفی بر شدت و تحکیم مال‌دوستی و مال‌خواهی نیز اشاره دارد:

ای که سیم اندر کفم بینی مقیم	از غمش دل شسته دارم هم‌چو سیم
میخ زر ای دل رمیده در گل‌ست	نه هوای زر چو میخم در دل‌ست

(همان: ۱۵۱)

«استعاره تهکمیّه یا عنادیّه نیز از شیوه‌های بلاغی طنز است و تهکم از شیوه‌های برتر هجو و طنز است که به منظور دست انداختن، مسخره کردن و طعنه زدن به کار رفته است.» (نیکویخت،

۱۳۸۰: ۵۷) حلبی، تهکم را نوعی هزل می‌داند که ظاهرش جدّ و باطنش استهزاست. (حلبی، ۱۳۶۴: ۸۶) استفاده از شیوه‌های بلاغی در ساخت طنز، یکی از روش‌های ایجاز است تا هم کلام زودتر به مخاطب منتقل شود و هم تأثیرگذاری بیشتری داشته باشد.

۲-۲- طنز اجتماعی

رفتارهای فردی و اجتماعی انسان، تناقضات رفتاری و زیاده‌خواهی‌های او همواره در متون نظم و نثر فارسی بازتاب داشته و طنز اجتماعی اعتراضی بر این نابسامانی‌هاست. هدف از طنزهای اجتماعی غالباً «نمودن مظالم موجود در جامعه، خاصه بیدادگری و استبداد حکام و قضاوت‌های غیرعادلانه قاضیان، نیرنگ و اجحاف بازاریان، ریای زاهدنمایان، تظاهر صوفیان دروغین به زهد و ورع، جهل واقعی دانش‌فروشان، بی‌اعتباری دانشمندان و دولتیان نادان و گاه مفاسد اخلاقی، فردی و یا اجتماعی از قبیل ضعف غیرت، ترک ناموس، بی‌عفتی، خست، زورگویی و زورشنوی و نظایر آن است.» (عبید زاکانی، ۱۳۷۹: ۳۷) بنابراین، می‌توان گفت که طنز، ادبیات را با مسائل اجتماعی پیوند می‌زند. «طنز هجوی است از روی غرض اجتماعی.» (صلاحی، ۱۳۵۶: ۵)

بخیل بودن یک صفت مذموم اجتماعی است که شاعر در ابیات زیر با زبان طنز، آن را کراحت دانسته و گفته است: رنج و محنت دیدن روی انسان بخیل، مانند قبض روح توسط عزرائیل است:

شاه چین از وزیر خود پرسید که چه محنت چو قبض عزرائیل
گفت ای شاه اگر ز من پرسی دیدن روی وام‌خواه بخیل

(خوافی، ۱۳۸۹: ۱۱۷)

نبودن قدرت تمیز و تشخیص در افراد جامعه و علی‌الخصوص بزرگان و سردمداران حکومت از مواردی است که در ردیف موضوعات اجتماعی قرار می‌گیرد و زمانی که نویسنده یا شاعر در قالب تمثیل، بیانی طنزگونه بدان می‌بخشد، تبدیل به طنز اجتماعی می‌شود. ابیات زیر، حکایت کسانی است که از نداشتن قوه تشخیص و تمیز در میان بزرگان و حاکمان شهر هراس داشته و با این که خود، جرمی مرتکب نشده و عمل ناشایستی انجام نداده‌اند؛ اما از ترس این که به غلط و به جای مقصّران دستگیر و مجازات شوند، نگرانند و از چشم همگان گریزان:

گفتم از بهر چیستی مضطر	روبهی در رهی دوان دیدم
بر شما نیز واجب است حذر	گفت در شهر خر همی گیرند
خر و مردم چه مثل یکدیگر	گفتم ای روبهک مگر مستی
لیک هشیار نیستی تو مگر	گفت روبه که نیستم من مست
فرق روباه و آدمی از خر	کیست اندر زمانه کو داند

(همان: ۲۹۹)

با وجود این که طنز اجتماعی موارد قابل توجهی را در آثار ادیبان شامل می‌شود، اما با عنایت به گسترده بودن آن، از جمله مواردی است که در ادبیات فارسی کم‌تر مورد توجه واقع شده است. آراین‌پور علت این امر را این‌گونه آورده است: «در آن زمان و در آن وضع اداری و اجتماعی کشور، ادبیات اغلب برای شاه و درباریان و خواص مملکت به وجود می‌آمد و قهراً شاعر و نویسنده نمی‌توانست از اعمال و افعال اربابان خود و دستگاهی که بر آن ریاست داشتند انتقاد کند.» (آراین‌پور، ۱۳۷۵: ۳۸)

۲-۳- طنز سیاسی

هم‌چنان که از نامش برمی‌آید رویکردی سیاسی دارد و شامل افراد مشغول در امر سیاست می‌شود؛ افرادی که در قالب مقام و موقعیت دست به هر کاری می‌زنند تا حقی را به ناحق، متعلق به خود سازند حتی اگر این کار باعث ضایع کردن حقی از مظلوم شود. در چنین شرایطی است که نویسنده و شاعر که قدرت بیان ظلم آشکار سیاسیون را ندارد، به سراغ زبان طنز می‌رود تا فریاد دادخواهانه‌ای را که در سینه دارد و نیاز است که همگان از آن آگاه شوند، به صورت غیرمستقیم و با زبانی خنده‌ناک، اما تلخ، به گوش همگان برساند. طنزپرداز به‌واقع زبان گویای مردمانی است که از جور حاکمان به ستوه آمده‌اند و جرأت اعتراض ندارند. واضح است که طنز سیاسی، بیشتر مسائل سیاسی و سیاست‌مداران عصر را مورد حمله قرار می‌دهد. به‌دلیل اهمیت جایگاه حکام سیاسی در برقراری عدل و آبادانی، خوفاً باب اول روضه خلد را در اوصاف حکام آورده است. «بزرگان گفته‌اند که رعیت، خزانه شاهند؛ چون خزانه خالی شود، شاه محتاج گردد.» (خوفاً،

۱۳۸۹: ۱۷) او در ضمن حکایاتی اخلاق مدار، از شفقت و عدالت و سیرت نیک پادشاهان می نویسد و نیک نامی را در ترک ظلم و حرص و صفات ناپسند می داند.

در ابیات زیر مجد خوافی، قاضیان را به گونه ای معرفی می کند که در فساد و ظلم، حتی گوی سبقت از فرعون برده اند. گوی سبقت را در امری از کسی بردن، امری مثبت و نیکوست که در بیان شاعر به صورت منفی به کار گرفته شده و همین امر، باعث طنزآمیز شدن جمله شده است. قاضیان ظالم طبع که در فساد و ظلم، حتی بالاتر از فرعون بوده و بر او نیز پیشی گرفته اند، لیاقت دادگری ندارند و در محل قضاوت، حق را ناحق و ناحق را حق جلوه می دهند:

نمود با الله ازین قاضیان ظالم طبع	که در فساد ز فرعون می برند سبق
همی کنند به تزویر هر زمان بر خلق	هزار ناحق، حق و هزار حق، ناحق

(همان: ۳۰۶)

تشبیه کردن مردم به گوسفند و امیر به چوپان تصویری توأم با لبخند حاوی نکته اخلاقی است:

چه خوش گفت با شاه ایران، وزیر	که ما گوسپندیم و چوپان امیر
گر از گرگ ظلمی رود بر رمه	که را غیر چوپان بود مظلومه

(همان: ۱۶۷)

بیت یادآور حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (ص) است که فرمودند: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ». هر کدام از شما مسئول هستید و درباره افرادی که به سخن شما گوش می دهند بازخواست خواهید شد.

شنیدی آن که در تمثیل گوید	رعیت گوسفند و شه شبانست
ز گرگ ایمن شود آن لحظه گله	که در حفظ شبان مهربانست

(همان: ۱۶۸)

در باب سیزدهم کتاب که مجد خوافی با عنوان ظلم و فساد آورده و آن را بدتر از کفر می شمرد، از بیداد و مکر و تکبر ظالمانه حاکمان و رهبرانی که تیر فتنه شان آماج گاه سینه بیچارگان است، با تمسخر و طعن و کنایه های طنزآمیز انتقاد می کند: «از بزرگی پرسیدند که دجال کی پیدا

خواهد شد؟ گفت: دیر است که پیدا شده است اما از رئیس می ترسد که خرش به الاغ دهد!» (همان: ۲۵۵) و شاید یکی از علل روی آوردن مجد به طنز، تصویر حکومت‌های ظالم و فسادهای رایج جامعه‌ای است که مردم تحت سلطه آن از آزادی بیان محروم بوده و او به عنوان ادیبی منتقد، زبان گویای زمانه است. خوافی در ابیات زیر مقصود خود را غیرمستقیم به حاکمانی می‌رساند که در بهره‌مندی از مال، مقدم‌تر از مردم عادی هستند. در حقیقت، گوسفند نماد دارایی اندک و گاو، نماد ثروت و مایه بسیار است:

حیدری‌ای پیش سلطان لخت رفت از سر دعوی و اظهار هنر
گفت برجا گوسفندی می‌خورم گفت اگر داری برو گاوی بخور
(همان: ۲۰۴)

یکی از ابزارهای طنزپردازی، کودن‌نمایی (تحامق) است که برای انتقاد از شخص یا طبقه خاصی خود را به نادانی زده و در پشت حرف مسخره‌آمیز، حقیقت‌هایی را بیان می‌کند: «آورده‌اند که روزی بهلول دیوانه به نزدیک هارون درآمد. او را متفکر دید، گفت: موجب چیست؟ گفت تفکر بی‌وفایی دنیا می‌کنم. گفت: تو را این فکر نمی‌باید کرد، اگر جهان را وفایی بودی، هرگز پادشاهی به تو نرسیدی!» (همان: ۱۳۱)

در اندیشه طنزپرداز مجد، در هر دو عالم، دیوانه را نه غمی ست و نه حساب سیم و درهمی: «دیوانه‌ای بود در ری، او را شمعون می‌گفتند. روزی قاضی از وی پرسید که چرا سر برهنه می‌روی؟ گفت: فردا تا دستار تو بپیمایند، من راه صراط رفته باشم! قاضی بگریست و عمّامه کوتاه کرد.» (همان: ۲۸۹)

۲-۴- طنز مذهبی - اعتقادی

درباور مردم مشرق زمین حکومت و دیانت، ملازمان یک‌دیگرند و طنز مذهبی از پررنگ‌ترین عناصر طنزپردازی به شمار می‌رود که از شریعت و طریقت آلوده شده به ریا یاد می‌کند و بیشتر شخصیت‌های مذهبی و حتی گاهی خدا را نشانه می‌گیرد چرا که والیان دینی جزو حکومت به حساب می‌آمدند و یا این که مردم به جهت ستم حاکمان، شکایت به خدا می‌برده‌اند. «این نوع طنز از لحاظ اعتقادی و زیر سؤال بردن باورهای مذهبی، رنگ و بوی متفاوتی دارد.» (جوادی، ۱۳۸۴:

۹۳) استاد شفیعی کدکنی در کتاب این کیمیای هستی، در باب طنز می‌نویسد: «این نوع طنز چنان است که ادیب یا شاعر با لباس نظم و نثر با اتکا بر اعتقادات مذهبی خود بخواهد مذاهب و معتقدات دیگران را از طریق طنز، مسخره کند و علاوه بر آشکار ساختن عیب‌ها و کج‌روی‌های ایشان، بر حقانیت مذهب و مرام خود اصرار ورزد. شاعر گاهی خرافات و نمادهای مذهبی زمانه‌اش را که در حقیقت نوعی ابزار برای پیش‌برد اهداف سیاسی است، به باد انتقاد طنزآمیز می‌گیرد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۲۲)

در حکایت زیر، عقاید و مسلک صوفیان زمانش را که برخلاف تصوّف حقیقی باب شده، به باد انتقاد گرفته و با بیان طنزگونه، نفرت درونی‌اش را از وضع حاضر، آشکار کرده است. در حقیقت، منظور وی آن است که صوفیان به شکم‌چرانی و راحت‌طلبی وقت می‌گذرانند و به قاعده‌های تصوّف اهمّیت نمی‌دهند و چه بسا، آن قوانین و اصول را نیز طبق خواست و منفعت خود تفسیر می‌کنند: «در مقامات تصوّف آمده که اگر البتّه در گرسنگی طاقت نیارد، باید که دو دانگ شکم را از طعام پر کند و دو دانگ از آب و دو دانگ از برای نفس زدن رها کند. اما صوفیان وقت ما گویند که تو شکم از طعام پر کن! آب خود لطیف است، خود را جای کند و نفس را گوهر گز جای مباش!» (خوافی، ۱۳۸۹: ۲۱۳)

در این نوع بیان طنزآمیز، که صفت پرواری به صوفی نسبت داده شده است، هدف، تحقیر کسانی است که شریعت را وسیله‌ای برای ارضای خودخواهی‌های خود قرار داده‌اند. گاهی پرواری و پرخوری عامل از دست رفتن جان‌شان بوده؛ در حالی که عده‌ای لقمه‌ای نان برای خوردن نمی‌یافتند. تعبیر خوافی از این نوع طنز جالب است. او به صورت غیرمستقیم به وضع‌نداری و گرسنگی مردمان در برابر شکم‌بارگی صوفیان اشاره کرده و از این شرایط نامطلوب انتقاد کرده است: «روزی جنازه صوفی‌ای می‌بردند یکی پرسید که به چه سبب مرده است؟ گفتند: از بسیار خوردن. گفت: سی سال است که من چنین مرگی می‌طلبم و مرا روزی نمی‌شود.» (همان: ۲۰۳)

در این حکایت، صفت بعضی از صوفیان که پیشه خود را بسیار خوردن و شکم‌چراندن قرار داده‌اند به صفت سگان تشبیه شده که کاری جز رفع گرسنگی ندارند. خوافی در مقام مقایسه صوفیان دو قبیله آورده است: «ابراهیم ادهم رحمه‌الله علیه از طایفه صوفیان دمشق پرسید که سیرت

شما چیست؟ گفتند: اگر بیابیم بخوریم و اگر نه صبر کنیم. ابراهیم خندید و گفت: سگان سگان بلخ را همین خاصیت است گفتند: سیرت صوفیان شما چیست؟ گفت: اگر بیابند ایثارکنند و اگر نیابند شکر گویند.» (همان: ۶۰)

هم چنان که از متن برمی آید کلام برآمده از طنز، مفهومی توأم با شرمساری را به صوفیان زمان، القا می نماید و به آن ها گوش زد می کند که پیشه گرفتن شکم پرستی راهی اشتباه است. اشاره ای که در حکایت های زیر از اوضاع مملکت رفته است؛ بحثی مذهبی است که ناظر بر رفتار و کردار بزرگان و حاکمان شرع است، حاکمانی که اگر فرصت رشوه و مال خواری بیابند آن را از دست نمی دهند؛ حتی اگر به بهای از دست رفتن مقام اجتماعی شان باشد. تعبیر مجد در مورد این افراد، این گونه است که آنان به خاطر یک جوی بی ارزش از خوشحالی به هوا می پرند و به خاطر یک دانه بی بها، سر بر زمین می گذارند: «در پیش یکی از قضات بودم که قانون ترازو و سنگ می نهاد. سنگ بقالی کم آمد، درمی پیش نهاد، بچربید. تبسمی کردم. موجب پرسید. گفتم: اگر تحمل باشد، بگویم. گفت: بگوی. گفتم:

ترازو مگر هست قاضی ما که قانون دنیا و دین می نهد
به یک جو دو پا در هوا می کند به یک جبه سر بر زمین می نهد

(همان: ۲۹۷)

«قاضی ای را دیدم که از مدعی رشوت می گرفت و در عوض آن، عصا و مصلی به وی می فروخت و او باز به وی می فروخت و او باز به وی می بخشید.» (همان: ۳۰۶)

تصویری که مجد خلق کرده، بیانگر طنزی پنهان از تزویر و حیلۀ قاضی است که بر مزاج خود، حرامی را حلال می کند. «در این نوع طنز، طنزپرداز با الفاظ سر و کار ندارد و اساس و پایه آن بر مفاهیم مبتنی است. طنزپرداز در این تکنیک صحنه ای را می آفریند که تصور و تجسم آن خنده آور است و نوع دیگر زمانی است که حادثه به قدری غیرمنتظره است که ناخودآگاه باعث خنده می شود.» (حسام پور و همکاران، ۱۳۹۰: ۷۵-۷۶)

۲-۵- طنز خانوادگی

این نوع طنز به مباحث خانواده و روابط بین افراد خانواده زن، شوهر، مادرزن، مادر شوهر و ... مربوط می‌شود. خوافی از میان این افراد، بیشتر به موضوع زن و رابطه شوهر با وی، اشاره کرده است: «از پیری پرسیدم که چرا زن نمی‌خواهی؟ گفت: زن پیر را نمی‌خواهم و زن جوان مرا نمی‌خواهد.» (خوافی، ۱۳۸۹: ۲۲۱)

مجد خوافی در باب یازدهم کتاب که به نکاح و احوال زنان اختصاص داده، از سیمای باطنی آنان بر عکس ظاهر زیبای‌شان نیک نگفته و از مکرو بی‌وفایی ایشان بسیار می‌گوید. شاید تعدد زنانی که داشته و جوری که به گفته خود بر او رفته، انگیزه وجود چنین افکاری شده است، و در جایی دیگر موافقت و دلسوزی و آسایش و آرایش و کثرت مال و متدین بودن زن را از ملزومات داشتن زندگی با سعادت می‌شمرد. در خلال روابط افراد خانواده، گاهی با شوخ طبعی، با یادآوری این که ترجمان هرکس بر مذهب خویش است، در بیان سودای آب برای تشنه و فکر نان برای گرسنه بر آمده است: «شنیده‌ام که مردی بود بزآز و به گوش، گران و دختری و زنی داشت همچنان، روزی به دکان رفت و کلید فراموش کرد؛ آمد و کلید از زن می‌طلبید. زن پنداشت که تقاضای چاشت می‌کند، گفت: دختر را گفتم برخیز و آتش کن که پدر از دکان گرسنه خواهد آمد! دختر پنداشت که ماجرای نکاح می‌رود، گفت: ای مادر! من شوهر چه کنم؟ مرا خدمت پدر می‌باید کرد!» (همان: ۲۹۷)

در تعبیر دیگری از شاعر، ابیات و حکایاتی است که نشان از زن‌گریزی دارد؛ چرا که زن از نظر وی بلا و محنت جان و عامل آوارگی از خانه و مسکن است:

آن کس که بلا و محنت تن خواهد	آوارگی از خانه و مسکن خواهد
صد سلسله از عنا به گردن خواهد	دانی که بود؟ کسی که او زن خواهد

(همان: ۲۲۳)

«آورده‌اند که شخصی از جور زن بگریخت و مدتی قطع مسافت کرد تا به کوه قاف. ابلیس بر عقب وی بدوید، او را دید که به تعجیل می‌رود. پرسید که کجا می‌روی؟ گفت: از دست زن

می‌گیریم! طپانچه‌ای محکم برق‌فاش زد و گفت: ای بریده پای! هنوز اینجا بیش نرسیده‌ای؟! (همان: ۲۳۵)

۲-۶- طنز مشاغل

شمول نگاه طنز، همه طبقات اجتماع را در برمی‌گیرد و طنزپرداز، عیب‌ها و فساد جامعه را با دادن تصویری از جهات منفی جامعه و با هدف اصلاح نمایش می‌دهد. از حکایات موجود در این باب می‌توان به اوضاع اجتماعی دوره‌ای که مجد در آن می‌زیسته، پی برد که چگونه ریا و تزویر در همه طبقات اجتماعی رسوخ داشته است. از خطیب و فقیه و طبیب و شحنه‌ای که در انجام وظیفه خویش نسبت به خلق‌الله، بی‌مسئولیتی و ناحقی روا می‌دارند. زمانه نابسامانی که در آن بازار رشوه، علم دروغین، حکمت ناراست، تکبر و نیرنگ داغ بوده است: «شخصی مفتی‌ای را در سرای شحنه دید، از وی مسأله‌ای پرسید، گفت: جای فقه نیست. گفت: پس جای فقیه چراست؟ چون تو را اینجا یابم، کجا پرسم؟» (همان: ۳۰۰)

قصّابی از مشاغلی است که در این کتاب، در بیان طنزآمیز نویسنده آمده است: «ابوعلی در کتابی آورده که قصّابی را بلاغت تمام یافتم، گفتم برّه بکش تا زر بیارم. گفت: نمی‌دانم که برّه در برابر ترازو باشد، تا زر نکشم برّه نکشم.» (همان: ۲۸۷)

فضیلت آدمی بر سایر حیوانات به عقل اوست. در نگاه طنزآمیز مجد، سپر و نیزه خیاط، جامه و سوزن است؛ چرا که هر کسی را بهر کاری ساخته‌اند: «درزی‌ای را در حرب تیری بر سر آمد، جراح گفت که به مغز نرسیده است. گفت: اگر مرا مغز بودی اینجا نیامدی!» (همان: ۲۸۸)

طنز زیر، بیانی انتقاد گونه از بی‌سوادی و نالایقی طبیعیان زمان است که حتی خود نیز از نتیجه آن - که کشته شدن عده زیادی از مردم است - شرم دارند: «وقتی طبیعی در گورستانی می‌گذشت آستین به روی افکنده، پرسیدند که سبب چیست؟ گفت: شرم می‌دارم از این مردگان که همه کشتگان منند!» (همان: ۳۰۹)

خوافی در باب احوال طوایف مردم، از گناه مکرر خطیب شهر حکایت کرده است: «بازرگانی درازگوشی داشت، در کاروان‌سرای از پیری و لاغری بر آخری بسته بود. روزی خطیب شهر را به

گناهی گرفتند و به در کاروان‌سرای آورد تا سیاست کنند. هیچ درازگوشی نیافتند، او را بر درازگوش بازرگان نشانند و گرد شهر بگرداند. روزی دیگر به گناهی دیگرش بگرفتند و هم براین خر نشانند. روز سیم که اعادت این عادت کرد، بازرگان خر گرفت و روی در خطیب کرد که تو از این افعال توبه نخواهی کرد و من از بهر تو پیام نبسته‌ام؛ یا توبه کن یا جو و کاه مرتب دار!» (همان: ۳۰۵)

در حکایتی دیگر از اوضاع نابسامان علم و دانش درسایهٔ جهالت و بی‌خبری دانش‌فروشان خبر می‌دهد: «در حدود مازندران، معلّمی را دیدم که جماعتی اطفال را قرآن خطا می‌آموخت، گفتم: ای بی‌معرفت! تعلّم نکرده‌ای چگونه تعلیم می‌کنی؟ گفت: به از من در این حدود کسی نمی‌خواند! گفتم: مگر همه را دهان دریده و لبان بریده و زبان بسته و دندان شکسته اند!» (همان: ۳۰۹)

و در پوشش طنز، از منبر وعظ و تذکیری که کسی غیر واعظ و قاری در آن جمع نیست حکایتی شیرین می‌آورد: «نعلین واعظی از مجلس بردند. مقری را بگرفت که در وعظ، من و تو بیش نبودیم، تو برده‌ای! گفت: این گرامت را نیز بدهم که من چرا بودم!» (همان: ۳۱۲)

و در جایی دیگر شاعران و واعظان را هدف تیر انتقاد خود قرار می‌دهد: «پیری مرا گفت: دو فن پیشه گرفته‌ای که زینت هر دو به دروغ است؛ یکی شعر و دیگری تذکّر. گفتم: من دروغ نمی‌گویم. گفت: راست نمی‌گویی که اگر دروغ نگوئی، در سخن تو چندان فروغی نباشد.» (همان: ۳۱۳)

۲-۷- طنز اخلاقی - تعلیمی

جنبه‌های تعلیمی و اخلاقی طنز در بررسی اوضاع اجتماعی و سیاسی و فکری ادوار مختلف بسیار اهمّیت دارد و از کارکردهای مهمّ طنز، تعلیم و تعالی اخلاقی است. از محتوای این نوع طنزها چنین برمی‌آید که هدف شاعر یا نویسنده از بیان آن، تعلیم و پرداختن به نوعی نکتهٔ حکمی است. در حکایاتی که در این قسمت آمده است سخن از دیوانگان عاقلی است که در پس کلام-شان گفتارهایی حکیمانه نهفته است. به تعبیر دیگر عقلای مجانبینی هستند که رفتارشان مانند دیوانگان و برخلاف آداب اجتماعی بوده، اما سخنان اندیشمندانه‌ای بر زبان می‌رانند.

حکایت زیر، حکایت دیوانه‌ای است که دلایل عقلی نزد او چون چراغی است پیش نابینا؛ و جز سخن هم‌جنس خود (دیوانه) سخن کسی در وی اثر نمی‌کند: «دیوانه‌ای بود در اصفهان مردم را می‌زد که چرا همه به یک طرف نمی‌روید و در این معنی دلیل عقل نمی‌شنود. عاقلی گفت: دیوانه‌ای دیگر را بیاورید. همانا که او این فکر کرده باشد و جواب در خاطر آورده. دیوانه را آوردند. گفت: دنیا چون سپری‌ست بر روی آب اگر همه به یک طرف روند، گران شود و بگردد. مسموعش افتاد.» (همان: ۲۸۹)

از مضمون حکایت چنین برمی‌آید که تأثیرپذیری سخن در فرد بستگی به شخصی دارد که قصد تعلیم دارد و اگر آن فرد، غیر باشد، حتی سخن حق در وی اثر نخواهد کرد، اما اگر شخصی موافق طبع باشد سخن نامربوط نیز اثرگذار می‌نماید.

«محتسب سیستان را نقل کردند که چون پدرش وفات کرد از بهر لحدش خشت پخته می‌طلبیدند، به سبب آن که گور کردن در سیستان از غلبه آب متعذر است. محتسب گفت: خشت خام بنهید که فردا پخته خواهد شد!» (همان: ۲۹۲) در این جا، گوینده با زبان طنزآمیز و اثرگذار خود، اشاره به دوزخی بودن پدرش دارد. او با زبان طنزآمیز خود گفته که به یافتن خشت پخته و نهادن آن بر سنگ لحد، نیازی نیست؛ چرا که به زودی آتش در قبر پدر شعله‌ور شده و خشت‌های خام را خواهد پخت.

طنز ظریف حکایت زیر با بیانی شیوا، همگان را از زیاد نشستن در نزد مریض که باعث ناراحتی وی شود برحذر داشته و به درک حال وی دعوت کرده است: «آورده‌اند که حکیمی رنجور شد. جمعی به عیادت وی آمدند و دیر بنشست. حکیم ملول شد. یکی از آن میان گفت: ما را نصیحتی کن. گفت: به عیادت که روید دیر منشینید!» (همان: ۲۹۳)

«ابوالحسن نوری در آب رفت و جامه در پای درخت سرو نهاد، در سایه وی استاد تا غسل کند. دزدی بیامد تا جامه وی ببرد. در حال، دست وی چون پای سرو بی حرکت؛ و پای وی چون دست چنار بی برکت گشت. دزد باز آمد و توبه کرد. شیخ دعا کرد، صحت یافت.» (همان: ۱۴۹) در این حکایت که در نکوهش دزدی آمده، نویسنده برای این که خواننده را با قبح و زشتی عمل آشنا کند، به اثر کرامات بزرگان اشاره کرده که با یک دعا قادرند انسان را مانند چوب خشک بی-

حرکت کنند. نکتهٔ طنزآمیز در این حکایت، تصویری است که نویسنده از شخص دزد ساخته است.

تصویری که خوفاً در ابیات زیر در باب شخص شکم‌باره خلق کرده است لحنی طنزآمیز دارد که تصوّر آن برای خواننده و مخاطب خنده‌آور و در عین حال قابل تأمل می‌باشد:

ای شده زیر چرخ دولابی روز و شب نفس را رهین و رهی
شکمی هم‌چو کوزهٔ دولاب گاه پر می‌کنی و گاه تهی
(همان: ۲۱۳)

شکم‌بارگی از ویژگی‌های زشت و مذمومی است که عدّهٔ زیادی از افراد، بدان مبتلا هستند. در این تمثیل، شکم به کوزهٔ دولاب مانند شده، ابتدا انسان را به خندهٔ تلخ و کوتاهی وامی‌دارد و بلافاصله تفکّرش را درگیر می‌کند.

خوردن به وقت ضرورت، طول عمر، سلامت و زیادی حکمت در اثر کم خوری، ارزش ریاضت نفس و متاع گرسنگی و قناعت و درویشی برای آزادگی، از جمله اهداف اخلاقی و تربیتی مجدد است که در باب دهم (در ریاضت و احوال فقر) ضمن حکایت‌های طنزآمیز آورده شده است: «شخصی را دیدم که او را جهان‌خوار می‌گفتند، به در دگان بقالی رسید. ده دینار داد که مرا از این دگان سیرکن. اوّل از گل و اشنان آغاز کرد؛ سفت‌ها خالی شد. چون دست به نمک و صابون برد، بقال بیست دینار بر دست وی نهاد و عذر خواست و سرش بداد.» (همان: ۲۰۴)

در حکایتی دیگر بسیار خواری و طمع صوفیان را به تمسخر می‌گیرد: «صوفی‌ای از بس خورده بود، نمی‌توانست رفت. او را بر محفّه‌ای نهادند و چهار کس برداشتند تا به خانه برند، در راه قومی را دید که می‌رفتند. گفت: کجا می‌روید؟ گفتند: به دعوت. اشاره کرد که محفّه را از آن طرف گردانید.» (همان: ۲۰۳)

و در حکایتی دیگر از گدایی می‌نویسد که هیچ پیشه‌ای نزد او خوش‌تر از تکدی و راحت طلبی نیست: «گاوزوری را دیدم که روزی ده من طعام می‌خورد و بیست خشت پخته به زخم مشت خاک می‌کرد و از مردم چیزی می‌ستاند. گفتم: ای بد نفس بی‌همت! این که خشت را خاک

می‌کنی و فلوس می‌ستانی، بیا خاک را خشت کن و از مردم درم بستان! روزی به مزدوری آمد، ده مرده طعام بخورد و یک مرده کار نکرد، روز دیگر بگریخت.» (همان: ۲۰۴)

مجد خوافی باب دوازدهم کتاب را به صفت مذموم حسد اختصاص داده و آن را موجب فتنه و کینه و خواری می‌شمارد که به دلیل نفیس بودن علم، در میان علما بیش از دیگر طوایف نمایان است: «درشیراز شنیده‌ام دو برادر بودند واعظ، یکی برادر خود را از حسد در وقت وعظ گفتن از منبر فرو کشید و شکم بدرید. من از این ماجرا بترسیدم و زبان وعظ در کشید.» (همان: ۲۴۰)

باب چهاردهم روضه خلد (بخل و لئیمی) - که ثمره دنیا دوستی و نشان دوزخ است - مشتمل بر حکایاتی است که با اهداف تربیتی و اخلاقی، با طبعی شوخ و طنزآمیز بیان شده است: «بخیلی، حاتم طایی را به خواب دید که نان به مردم می‌داد. گفت: ای بی‌تمییز! در دنیا اسراف می‌کردی و در آخرت نیز!» (همان: ۲۷۹)

نتیجه‌گیری

طنز به عنوان یک نوع ادبی، جایگاه ویژه‌ای در ادبیات دارد و می‌کوشد تا معایب و زشتی‌های رفتار انسان‌ها را گاه با سخنان طیبت‌آمیز و گاه تلخ و گزنده به تصویر بکشد. این شیوه بیان، با شیوه منتقدانه خود در نزد مخاطب پذیرفتنی است؛ چراکه با بیان غیرمستقیم خود نقش واعظ بودن را از نویسنده و شاعر می‌گیرد.

روضه خلد با توجه به تقلیدی بودن از کتاب گلستان، اثری طنزآمیز به حساب می‌آید که در عین سادگی مبتنی بر طنز مفهومی است و علاوه بر آن که دارای بیانی تلخ‌گونه نیست، کارکردی آموزشی و حکمی دارد. خوافی از این گونه بیان خود، هدفی صرفاً سرگرم کننده و مطایبه‌انگیز ندارد و این امر نیز سبب شده است تا بیان هنری وی نه تنها در سطح تکنیک‌های زبانی و سطحی‌تر زبان به کارگرفته شود؛ بلکه در لایه‌های مفهومی و پنهانی‌تر نیز نقش مهم داشته باشد. طوری که گاهی این کاربرد عامدانه و در جایی غیرعامدانه به نظر می‌رسد. گفتنی است که نویسنده به جهت داشتن هدف اصلاح و ارشاد مردم جامعه، در ذکر مضامین انتقادآمیز خود زبانی سرشار از ادب و وقار دارد و به هیچ عنوان از لغات خشک و یا مستهجن استفاده نکرده است. وی برای اندیشه‌های اجتماعی، سیاسی، مذهبی و اعتقادی، بستری در قالب حکایت و داستان کوتاه طرح می‌کند و با چاشنی طنز، آن‌ها را مطلوب‌تر و دل‌پذیرتر جلوه می‌دهد. طوری که طنزهای سیاسی، اجتماعی، مذهبی و اعتقادی وی، متوجه سیاسیون، حاکمان و صوفیان جامعه است که همگان از رفتارهای ناهنجارشان به ستوه آمده‌اند. او نارسایی‌های رفتار عاملان حکومت و چهره‌های مذهبی را به طور غیرمستقیم مورد هدف قرار داده و در پوشش زبان انتقادی و خنده‌آمیز بر این حاکمان و قضایان و والیان و فقیهان ریایی می‌تازد؛ که از غالب‌ترین نوع بیان انتقادی در روضه خلد به شمار می‌رود. طنزهای اخلاقی - تعلیمی وی به قصد اندرز و نصیحت و از زبان دیوانه، حکیم، بزرگی و... نوشته شده که طنز غالب در حکایات است. طنز مشاغل در بیان او، متوجه مشاغل بازاری مانند قصابی، درزی و... و غیربازاری مانند طیب و حکیم و... بوده و نوع خانوادگی آن نیز شامل روابط زن و شوهر و اختلافات آن‌ها، و عوارض زن خواهی و موارد مشابه می‌شود.

فهرست منابع و مآخذ

الف: کتابنامه

- ۱- آراین پور، یحیی، (۱۳۷۵)، *از صبا تا نیما*، ج ۲، تهران: زوار.
- ۲- اصلانی، محمدرضا، (۱۳۸۷)، *فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز*، تهران: کاروان، چاپ دوم.
- ۳- پلارد، آرتور، (۱۳۸۶)، *طنز*، ترجمه سعید سعیدپور، تهران: مهر ویستا.
- ۴- تنکابنی، فریدون، (۱۳۵۷)، *اندیشه و کلیشه*، تهران: جهان کتاب، چاپ اول.
- ۵- جوادی، حسن، (۱۳۸۴)، *تاریخ طنز در ادبیات فارسی*، تهران: کاروان، چاپ اول.
- ۶- حلبی، علی اصغر، (۱۳۶۴)، *مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران*، تهران: پیک، چاپ اول.
- ۷- خوافی، مجد، (۱۳۸۹)، *روضه خلد*، با مقدمه، تصحیح تعلیق عباسعلی وفایی، تهران: سخن.
- ۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۸۵)، *این کیمیای هستی*، تبریز: آیدین، چاپ اول.
- ۹- صلاحی، عمران، (۱۳۵۶)، *طنزآوران امروز ایران*، تهران: مروارید، چاپ دوم.
- ۱۰- عبید زاکانی، نظام‌الدین، (۱۳۷۹)، *کلیات*، به تصحیح پرویز اتابکی، تهران: زوار، چاپ اول.
- ۱۱- نیکوبخت، ناصر، (۱۳۸۰)، *هجو در شعر فارسی*، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول.

ب- مقالات

- ۱۲- آقایی چاووشی، لیلا، (۱۳۹۶)، «جستاری در شگرد طنز و انواع آن در مقالات شمس»، فصلنامه علوم ادبی، سال ۷، شماره ۱۱، صص: ۹-۲۸.
- ۱۳- احمدوند، عباس؛ زهیر صیامیان گرجی و فاطمه کارگر جهرمی، (۱۳۹۵)، «طنزپردازان و شیوه‌های طنزپردازی در ایران عصر سلجوقیان»، مطالعه تاریخ فرهنگی، پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ، سال هشتم، شماره ۲۹، صص: ۲۳-۴۸.
- ۱۴- بلوری، مریم، (۱۳۹۳)، «نقد و بررسی طنزهای سیاسی در متون نظم و نثر فارسی سده‌های چهارم تا هشتم هجری»، نشریه ادب و زبان دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال ۱۷، شماره ۳۶، صص: ۱۱۴-۱۳۴.

- ۱۵- بهره‌مند، زهرا، (۱۳۸۹)، «آیرونی و تفاوت آن با طنز و صنایع بلاغی مشابه»، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، فصلنامه زبان و ادبیات پارسی، شماره ۴۵، صص: ۹-۳۶.
- ۱۶- چناری، عبدالامیر، (۱۳۸۴)، «طنز در شعر حافظ»، تهران: پژوهش‌نامه علوم انسانی، شماره ۴۵-۴۶، صص: ۳۹-۵۲.
- ۱۷- حسام‌پور، سعید و جواد دهقانیان و صدیقه خاوری (۱۳۹۰)، «بررسی تکنیک‌های طنز و مطایبه در آثار هوشنگ مرادی کرمانی»، مجله ادبیات کودک، سال ۲، شماره ۱، صص: ۶۱-۹۰.
- ۱۸- شیرین، قهرمان، (۱۳۷۶)، «راز طنزآوری»، فصلنامه پژوهش و سنجش، شماره‌های ۱۳-۱۴، صص: ۲۰۵-۲۱۶.
- ۱۹- طالبیان، یحیی و تسلیم جهرمی، فاطمه، (۱۳۸۸)، «ویژگی‌های طنز و مطایبه در کاریکلماتورها»، فنون ادبی، دانشگاه اصفهان، شماره ۱، سال اول، صص: ۱۳-۴۰.